

طغرل سوم سلجوقی و فروپاشی سلاجقه عراق

محبوبه شرفی^۱

چکیده

سلجوقیان طایفه‌ای از ترکمانان بودند که در بخش‌های شمالی رود جیحون زندگی می‌کردند که پس از گسترش اسلام در ماوراءالنهر مسلمان شدند. در جنگ میان این طایفه و غزنویان در منطقه دندانقان، آنان موفق به شکست غزنویان گردیدند و قدرت را به خود انتقال نمودند. ورود طغرل به نیشابور، در سال ۴۲۹ ه. ق و جلوس او بر تخت سلطنت، آغازی برای شروع حاکمیت سلجوقی گردید.

در بررسی حاضر، سعی شده است با مرور کلی از چگونگی تشکیل حکومت سلجوقیان و انشعاب و تجربه قدرت در میان آنها، حاکمیت سلاجقه عراق مورد نظر و بررسی قرار گیرد. برآنیم تا توضیح و تشریح چگونگی حاکمیت سلاجقه عراق، عوامل مؤثر در ضعف و سرانجام اضمحلال آنان را تحلیل نماییم.

۱- عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شهر ری.

در میان عوامل چندگانه مؤثر در این باره، تأکید بیشتر بر نقش و سهم مثلث دستگاه خلافت عباسی، اتابکان و خوارزمشاهیان خواهد بود، خصوصاً به نقش اتابکان که معتقد به اجرای نظریه جدایی حکومت و دین به معنای، سپردن امور مذهبی و معنوی به خلیفه عباسی و در پناه او سلطان سلجوقی و ریاست دنیای سیاست بر عهده آنان، و چگونگی مواجهه طغرل سوم با نظریه فوق، پرداخته خواهد شد.

واژگان کلیدی: سلاجقه، سلاجقه عراق، طغرل سوم، فروپاشی سلاجقه عراق.

مقدمه

سلجوقیان طایفه‌ای از ترکمانان بودند که نسبشان به شخصی به نام سلجوق می‌رسید. آنان در بخش‌های شمالی رود جیحون زندگی می‌کردند که پس از گسترش اسلام در ماوراءالنهر مسلمان شدند. نخستین رهبر قدرتمند سلجوقی، طغرل نام دارد. او به یاری دیگر رهبران سلجوقی توانست با پیروزی بر سلطان مسعود غزنوی و تصرف نیشابور، حکومت خود را آغاز کند. او برای مشروعیت بخشیدن به حکومت خود در پی جلب حمایت خلیفه عباسی بر آمد و روابط دوستانه‌ای را با او آغاز کرد. سلطان طغرل پس از سرو سامان دادن به امور نواحی شرقی و مرکزی ایران بادعوت خلیفه به نواحی غربی لشکر کشید. خلافت عباسی در این زمان وضعی بسیار آشفته داشت. خلیفه توسط ارسالن بساسیری دستگیر و زندانی شده بود و خطبه به نام المستنصر بالله خلیفه فاطمی (۴۵۰ هـ ق) خوانده می‌شد. طغرل در سال ۴۵۱ هـ با عزیمت به بغداد و شکست ارسالن بساسیری، خلیفه را از حبس آزاد و او را به دار الخلافه برد. با این اقدام نه تنها خلیفه را از دست آل بویه رهانید، بلکه باعث افزایش قدرت خلافت گردید. (نیشابوری، ۱۳۲۲: ۲۰). بدین ترتیب، طغرل به عنوان سلطان

سلجوقی و رهبر دنیوی جهان اسلام مطرح گشت.

پس از فوت طغرل، الب ارسلان به قدرت رسید. مهم‌ترین رویداد زمان الب ارسلان، جنگ با امپراتور بیزانس و به اسارت گرفتن دیوجانوس امپراتور آن بود. (همان: ۲۵). دولت سلجوقی با اقدامات الب ارسلان به استواری کامل خویش رسید. ملک‌شاه جانشین او با استفاده از این ثبات سیاسی توانست این دولت را به اوج رونق و توانایی برساند. در زمان او روابط حکومت سلجوقی با خلیفه عباسی تیره شد.

در این دوره اداره امور بغداد و خلافت عباسی به طور عملی به عهده ملک‌شاه و خواجه نظام الملک و کارگزاران او بود. تیرگی روابط ملک‌شاه و خلیفه سرانجام سبب عزیمت وی به بغداد شد. او در سال ۴۸۵ هـ به قصد خلع خلیفه، از اصفهان روانه بغداد گردید، اما در این کارتوفیقی نیافت. در عزیمت سلطان سلجوقی به بغداد خواجه نظام‌الملک به دست فداییان اسماعیلی به قتل رسید و کمی پس از آن، ملک‌شاه نیز در گذشت. پس از مرگ این دو، قدرت سلجوقیان تجزیه گردید.

شاخه‌ای از سلجوقیان در غرب به نام سلاجقه روم و شاخه‌ای دیگر در شرق ایران به نام سلاجقه عراق حاکمیت یافت (آفسرای، ۱۳۶۲: ۸۵)

زمینه‌های فروپاشی سلاجقه عراق

آخرین سلطان سلاجقه عراق، طغرل بن ارسلان بن طغرل نام دارد. سلطان طغرل در سال‌های ۵۹۰-۵۷۱ هـ. همزمان با خلافت خلیفه الناصرالدین الله (۶۲۲-۵۷۵ هـ. ق) به حکومت پرداخت. او پس از فوت پدر (رکن الدین ابوالمظفر ارسلان شاه) با کمک اتابک جهان پهلوان در همدان به سلطنت نشست (بنداری، ۱۳۵۶: ۳۶۳). راوندی راجع به اخلاق و صفات او چنین می‌نویسد:

«سلطان طغرل خوب چهره بغایت بود، موی‌ها به سه باره بر پشت افکنده داشتی... و هیچ پادشاه راز پدران و جدان او این خصایص جمع نبود، از کمال عقل و افاضت

عدل و وفور علم و شمول حلم و تفخظ و تیقظ و علم دوستی و عفت و خط و بلاغت و چابک سواری و نیزه‌داری و جمله سلاح‌ها را به غایت کمال کار فرمودن... در بزم بر فضلا نکت‌ها بگرفتی و بر شعرا هر سخن بیفزودی و شعرهای او در زبان عوام مشهور و مذکورتر از آن است که به شرح حاجت افتد» (راوندی، ۱۳۶۳: ۳۳۱).

اتابکی جهان پهلوان از این پس به سمت اتابکی زمام امور را در دست گرفت و بر تمامی مشکلات فائق آمد. «در مدت ده سال در دولت ملک معظم محمد ایلدگز رفاهیت و امرتن و نشاط داشت کاری ساخته و اسبابی پرداخته از مونث و مواشی فارغ و از جرات... آسوده ناموس سلطنت او چندان بودی که سرا و علانیه اتابک جملگی خاطر بدان متعلق داشتی... بفروخت چنین اتابکی، سلطان مغبوط عا لمان شد.» (همان: ۳۳۵)

اتابک ایلدگز ظرف یک ماه فارس و اصفهان را از وجود متمردان منزه ساخت و بندگان خویش را به جای ایشان گماشت. او «هر یکی را به شهری و ناحیتی نامزد کرد به امید آن که چون بندگان باشند فرزندان مرا از خصمان امان دهند» (آقسرایبی، ۱۳۶۲: ۲۵. راوندی، ۱۳۶۳: ۳۳۳) و از طرفی خطر محمد بن طغرل که داعیه استقلال و تشکیل حکومت را داشت نیز بر طرف کرد.

بنابراین، در این ایام به کوشش ایلدگز رفاه و آسایش در سراسر کشور حکم فرما و مملکت با نظم و امنیت اداره گردید. چنان که می‌بینیم، خلافت بغداد نیز با وجود اتابک محمد جهان پهلوان (با توجه به نظریه او مبنی بر جدا سازی امر حکومت و دین که خطر جدی برای خلافت به شمار می‌آمد)، اقدامی در جهت تضعیف سلطان طغرل انجام نداد. اتابک همواره می‌گفت امام را به خطبه و پیش نمازی که شاهان مجازی در حمایت آنند و بهترین کارها و معظم‌ترین کردارهاست، مشغول می‌باید بودن و پادشاهی با سلاطین مفوض داشتن و جهانداری بدین سلطان بگذاشتن (همان: ۳۳۳. جرفادقانی، ۱۳۵۷: ۴۲۲). با مرگ جهان پهلوان در سال ۵۸۲ ه. ق «اساس سلطنت منهدم گشت و حل و عقد مملکت گسسته شد و امرا دولت به هم برآمدند و متفرق گشتند» (آقسرایبی، ۱۳۶۲: ۲۵).

خواند میر، ۱۳۳۳: ۵۳۲-۲/۵۳۱. ابن خلدون، ۱۳۶۴: ۴/۱۴۹)، و نا امنی و اختلاف در سراسر مملکت شیوع یافت. علت این امر را باید در رقابت‌های شدید میان سلطان طغرل و قزل ارسلان عثمان برادر جهان پهلوان که برای به دست گرفتن اداره امور به مبارزه با یکدیگر پرداختند و نیز در سیاست‌های کشورداری ایلدگر (جهان پهلوان) جستجو کرد.

اگر چه اقدامات ایلدگز منجر به پیدایش آسایش و امنیت گردید، اما همان طور که می‌بینیم، دایره تأثیرات مثبت این اقدامات محدود است و با مرگ جهان پهلوان کم رنگ می‌شود. از جمله اقدامات او واگذاری مناصب بزرگ لشکری و کشوری به افراد خاندان خویش است. اتابک جهان پهلوان برای آنکه اداره مملکت را به خاندان خویش اختصاص دهد، و به عبارتی منافع خود و فرزندانش را حفظ نماید، به چنین اقداماتی مبادرت کرد. این گونه اقدامات در زمان حیات اتابک جهان پهلوان نتیجه سویی به همراه نیاورد، اما با مرگ او و آغاز رقابت‌های سیاسی افراد خاندان او هر کدام در شهرهای خود علم استقلال طلبی بر داشتند. با توجه به اقطاع فراوانی که به آن‌ها واگذار شده بود، تا حدودی به اهداف خویش نیز نایل آمدند. ایشان در منازعات سیاسی موجود گاه به طرفداری از جناحی و گاه به حمایت از جناح دیگر می‌پرداختند و در این میان به غارت و چپاول مردم نیز ادامه می‌دادند.

سلطان طغرل بن ارسلان نیز که پس از مرگ جهان پهلوان در پی تشکیل حکومت مستقل به دور از تسلط و نفوذ اتابکان بود، دیگر حاضر به ادامه نفوذ آنان به رهبری قزل ارسلان نشد. در سال ۵۸۳ ه. ق، اختلافات میان سلطان طغرل و قزل ارسلان بالا گرفت. در این سال قزل ارسلان نماینده‌ای به نزد خلیفه عباسی فرستاد و خطر نیرومند شدن طغرل را اعلام کرد و به او وعده داد که چنانکه وی را در برابر طغرل کمک کند، فرمان بردار خلیفه خواهد شد و هر طور که میل داشته باشد، رفتار خواهد کرد (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۲۳/۵۸۳).

الناصرلدين الله در پی اجرای سیاست حذف قدرت سلاجقه، به جانبداری از اتابکان پرداخت و فرستاده‌ی آنان را به حضور پذیرفت و فرستاده‌ی طغرل بن ارسلان

را که برای کسب موافقت، جهت تعمیر دارالسلطنه بغداد آماده بود، بازپس فرستاد و دستوری نیز مبنی بر خراب نمودن دارالسلطنه صادر کرد (ابن خلدون، ۱۳۶۴: ۴/۱۴۹). هندوشاه نخجوانی، ۱۳۵۷: ۲/۳).

در جنگی که در سال ۵۸۳ ه ق در سمنان میان سپاه طغرل و قزل ارسلان در گرفت، اتابک قزل ارسلان از همراهان سلطان شکست خورد و به همدان برگشت و از آنجا به آذربایجان آمد و طغرل نیز پس از مدتی اقامت در طبرستان به همدان مراجعت نمود و با استقبال سلطان روبه‌رو شد (راوندی، ۱۳۶۳: ۳۴۳. مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۶۷).

خلیفه عباسی، پس از اطلاع از این پیروزی و اخباری که حاکی از نیرومندی جبهه سلطان طغرل بود، گویی خطر را جدی تلقی نمود و تصمیم به دخالت مستقیم در امور عراق گرفت. وی لشکری به سرداری جلال الدین عبیدالله بن یونس وزیر به حمایت قزل ارسلان به طرف همدان اعزام نمود و قرار بر این گردید که سپاه خلیفه در کرمانشاهان و دینور توقف نمایند تا اتابک قزل ارسلان نیز بدانجا برسد، اما در این هنگام قبل از رسیدن قزل ارسلان به حوالی همدان، سلطان طغرل با سپاهی که در آن شمس الدین پهلوان و نوادگان دختری اینانج بیک قتلغ اینانج و عمر میر میران او را همراهی می‌کردند، با لشکر خلیفه روبه‌رو گردید و آنان را شکست داد و عبیدالله وزیر را نیز به اسارت درآورد (حسینی، ۱۹۳۳: ۱۱۰).

پس از پیروزی طغرل سوم در جنگ با سپاه اعزامی خلیفه الناصرالدین الله، سرداران سپاه سلجوقی به ترغیب و تحریک سلطان، برای جنگ با اتابک قزل ارسلان پرداختند. «بر در همدان لشکری وافر جمع شد، اتابک با لشکری گران روی به دار الملک همدان نهاد و سلطان طرغان بست و کندهای آب بداشتند و بندگان چالش می‌کنند و هر لحظه آواز مضاف می‌بود، ناگاهی اتابک از میان برخاست، سلطان از پس او نرفت که به ای‌آبه و اُزآبه اعتماد نداشت، پانزده روز کس ندانست که چه بود و اتابک کجا رفت» (راوندی، ۱۳۶۳: ۳۴۷).

همان‌طور که از منابع بر می‌آید، سلطان طغرل برای دفع خطری که از جانب

سرداران خویش، از جمله ای‌آبه و اُزآبه متوجه او بود، به تعقیب اتابک قزل ارسلان نپرداخت و جنگ با او را متوقف گذارد و متوجه اوضاع داخلی قلمرو خویش گردید. از جمله اقدامات او در این زمان صدور حکم قتل آی‌آبه و اُزآبه دو سردار نظامی خویش بود که راوندی در این باره می‌نویسد: «سلطان مشوش شد و از آی‌آبه تحکم‌ها دیده بود و رنجیده، چون بدانست که بدو کاری بر نمی‌آید و دفع اتابک را لشکری دیگر می‌باید، سلطان بفرمود تا آی‌آبه و اُزآبه را در سرای بار پسر از دمر و پسران سراج الدین قتلغ آبه شرفی بکشند» (همان: ۳۴۸-۳۴۷). در پی این وقایع بود که قتلغ اینانج پسر جهان پهلوان نیز از هراس سلطان از همدان به ری نزد مادرش رفت.

حکایت دیگری که در این باره در برخی از منابع دیده می‌شود، ارتباط مریدانه سلطان نسبت به ظهیر الدین بلخی است که بنا به روایت راوندی، یکی از مهم‌ترین مشوقین او بر انجام این پاکسازی داخلی بوده است. ظهیر الدین بلخی از علمای به‌نام عصر سلطان طغرل بود که سلطان غالب شب‌ها به منزل او می‌رفت و در امور مملکتی با وی مشورت می‌کرد. «ظهیر الدین بلخی با سلطان می‌ساخت که این‌ها که با تواند مخالفان دولت‌اند، همه را می‌باید گرفتن و اسباب ایشان دیگر بندگان را دادن تا با خداوند عالم یکدل باشند» (همان: ۳۴۸).

این اقدامات سلطان نارضایتی و ناخشنودی و عدم اعتماد و اطمینان بسیاری از بزرگان کشور را فراهم آورد، به‌طوری‌که گروهی از آنان به انجام توطئه علیه سلطان مبادرت نمودند و برای قتلغ اینانج نامه‌ای مبنی بر «اگر با ما عهدی باشد به مواضعت با علاءالدوله و استظهار وی، سلطان را بگیریم و بفرستیم»، فرستادند. (همان جا).

این نامه به دست یکی از وفاداران سلطان افتاد و او سلطان را از این ماجرا آگاه ساخت. سلطان حکم دستگیری و مصادره را صادر نمود. (همان: ۲۳۸).

همان‌طوری که از منابع برمی‌آید، در این زمان، علاوه بر اتحاد اتابک قزل ارسلان

و خلیفه عباسی برای سرنگون ساختن قدرت سلجوقی، عدم ثبات سیاسی شدیدی در قلمرو سلطان حکم فرما بود، به طوری که سلطان ابتدا دستور به قتل دو سردار خویش آی آبه و از آبه را داد و زمانی نگذشت که مجبور به صدور حکم دستگیری و متعاقباً قتل بسیاری دیگر از امیران مملکت خویش گردید.

در این فاصله، روابط خصمانه و تیره میان سلطان طغرل و قزل ارسلان ادامه داشت. با توجه به اینکه قزل ارسلان همچنان از سوی خلافت عباسی حمایت می شد، سلطان پس از دفع خطر سرداران خویش آی آبه، و از آبه به روایت ابوحامد، «روی به جانب آذربایجان نهاد و اتابک قزل ارسلان به طرف کرمانشاهان رفته بود، که شهاب الدین بن الحدیده با خادمی از خواص لشکر دارالخلافه آنجا بودند، ایشان را در همدان آورد و در شهرها مخالف می جستند و بدین بهانه خان‌های مسلمانان را غارتدینند» (رشید الدین فضل الله، ۱۳۴۶: ۴۳۳)

اتابک پس از غارت شهر همدان و شنیدن خبر وحشت مردم تبریز از ورود سلطان، مجدداً روی به سوی آذربایجان نهاد: «اتابک را رفتن همان، بود و سلطان را آمدن همان، و این مسئله دور شد، امرا و صدور بر آن نهادند که برا که اتابک می آید سلطان می رود، آن زمستان سلطان به دارالملک همدان بود و عراق مسلم و به سبب برف و سرما کس نمی جنبید» (راوندی، ۱۳۶۳: ۳۴۸-۳۴۷).

در سال ۵۸۶ هـ ق، اتابک قزل ارسلان به همدان حمله برد، طغرل چون قوای کافی برای مقابله با او را نداشت، به سوی آذربایجان حرکت کرد و اتابک نیز به تعقیب او پرداخت، اما سلطان خود را به والی آذربایجان عز الدین حسن بن قفچاق رساند و به حمایت او در آمد. اتابک به سوی همدان بازگشت و در آنجا به کشتار و مصادره اموال و آزار مردم همدان پرداخت. پس از چندی، قزل ارسلان مجدداً به سوی آذربایجان رفت و به جنگ با عز الدین حسن بن قفچاق پرداخت و آنان را شکست سختی داد و

سلطان پس از این شکست به همدان بازگشت. از مراجعت سلطان چندی نگذشته بود که به وسیله افرادی از سوی اتابک به حيله دستگیر و در زندان کهران محبوس گردید (ابوالفداء، ۱۳۵۱: ۱۸۹). راوندی در این باره چنین می‌نویسد:

«چنان نمودند ما از اتابک گریخته آمدیم و به رسم یاوگی روی به خدمت نهادیم. اگر سلطان گناه ما ببخشد و ما را قبول کند، مادر خدمت باشیم. اگر نه، در اطراف پراکنده خواهیم شد. سلطان در جوال زرق و افتعال ایشان شد و چون همه نادان سخن دشمنان بخورد... سلطان بیرون شد ایشان بیامدند و گرد چتر همایون حلقه کردند و گفتند اتابک فرموده است که به دزمار می‌باید شد... سلطان اسیروار گرفته شد» (راوندی، ۱۳۶۳: ۳۶۲). اتابک پس از دستگیر شدن طغرل سوم به همدان آمد و بر آن شهر مستولی شد، سنجر بن سلیمان را از زندان بیرون آورد و بر تخت سلطنت نشاند، و به منظور ایجاد ثبات سیاسی و رفع خطر دیگر رقبای اتابکی اینانچ خاتون را نیز به عقد خود درآورد (جرفادقانی، ۱۳۵۷: ۴۲۶).

در این هنگام از سوی خلیفه عباسی الناصر لدین الله پیامی مبنی بر به تخت سلطنت نشستن قزل ارسلان همراه با خلعت و هدایا (راوندی، ۱۳۶۳: ۳۶۳. خواندمیر، ۱۳۳۳: ۵۳۵-۲/۵۳۴) و لقب «ملک معظم قزل ارسلان» (حسینی، ۱۹۳۳: ۱۲۵) ارسال گردید. در پی دریافت این پیام، قزل ارسلان، خود رسماً بر تخت سلطنت نشست و به نام خود خطبه خواند و پنج نوبت (آقسرایبی، ۱۳۶۲: ۲۵، ابن خلدون، ۱۳۶۴: ۴/۱۵۰) نواخت.

چندی از سلطنت اتابک قزل ارسلان نگذشت که شبی او را بی جان در بستر خود یافتند. برخی از منابع علت مرگ اتابک را توطئه اینانچ خاتون، و عده‌ای از بزرگان حکومتی علیه قزل ارسلان نقل کردند (میرخواند، ۱۳۳۸: ۴/۳۴۷)، در این باره سکوت کرده و به این عبارت که «اتابک را کشته یافتند» (بنداری، ۱۳۵۶: ۳۶۳) اکتفا نموده و اشاره مستقیمی به آن نداشتند.

درباره مرگ قزل ارسلان چنین به نظر می‌رسد که او توسط بزرگان حکومتی به قتل رسیده باشد. چرا که هیچ یک از منابع، حتی منابعی که مستقیماً در باره اسماعیلیان سخن گفته‌اند، به ذکر واضح این مسئله نپرداخته و هر یک به استناد دیگری نسبت قتل را به اسماعیلیان دادند (فداییان اسماعیلی برای کشتن دشمنان خود فقط از کارد استفاده می‌کردند)، و دیگر آنکه با هراس، وحشتی که بزرگان درباره توطئه و دسیسه شان علیه سلطان طغرل در دل داشتند و هراس از اینکه مبادا اتابک قزل ارسلان هم به جهت اقدام آنان مبنی بر خلع سلطان از سلطنت به ایشان بد گمان گردد، و پس از تثبیت مقام و قدرت خود به سرکوبی آنان پردازد، پیش‌دستی کردند و کمر به قتل او بستند و قلمرو او را نیز میان خود تقسیم نمودند.

پس از قتل قزل ارسلان، سپهسالار حسام الدین دزماری، سلطان طغرل را از قلعه کهران نجات داد و او به همدان بازگشت و بر تخت شاهی جلوس نمود. (راوندی، ۱۳۶۳: ۳۶۵. بنداری، ۱۳۵۶: ۲۶۹). در این اثنا، قتلغ اینانج که از آشفتگی اوضاع سیاسی قلمرو سلطان سلجوقی اطلاع داشت، ری و اصفهان را به تصرف درآورد. اما در سال ۵۸۸ هـ.ق، که به قصد قزوین لشکر کشیده بود، از طغرل شکست خورد (مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۶۷-۴۶۶. بنداری، ۱۳۵۶: ۲۶۹). قتلغ اینانج که قوای خود را برای مقابله با سلطان طغرل کافی نمی‌دید، از سلطان خوارزمشاه تکش کمک طلبید. (جوینی، ۱۳۶۷: ۲/۲۸. شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۱۳۰)

سلطان خوارزمشاه سپاهی برای کمک او در رویارویی با طغرل اعزام نمود، اما قتلغ اینانج که از کار خود پشیمان شده بود، از برابر سپاه تکش فرار نمود. جنگ میان سپاهیان طغرل و تکش خوارزمشاه ادامه یافت و قلعه طبرک در حوالی ری همراه با غنائم بسیاری به تصرف خوارزمشاهیان درآمد (جوینی، ۱۳۶۷: ۲/۲۹).

به روایت جهانگشای جوینی، «در این هنگام سلطان طغرل، چون بر وحشت

جانب سلطان و قتلغ اینانج واقف شد، تحف و هدایای بسیار فرستاد و به استیمان پناهید و بدان سبب مشرع مصافات از قاذورات تخلیط مصفی و کاس موالات موفی شد و سلطان از اعمال استخراج اموال کرد و امیر تمغاج را که بزرگتر امرای اتراک بود با لشکری در ری بنشانند، مراجعت کرد» (همان جا). به هر صورت، جنگ میان سلطان طغرل و خوارزمشاه با واگذاری «ری» به سلطان تکش، خوارزمشاه خاتمه یافت.

پس از چندی، سلطان طغرل با آگاهی از موقعیت سلطان تکش که او را درگیر منازعات داخلی می‌دانست، به ری لشکر کشید و قلعه طبرک را به تصرف درآورد (همان جا، شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۱۳۰)، و آن را با خاک یکسان، و کوتوال قلعه را نیز کشت و عده زیادی از امرای خوارزمی را دستگیر نمود و به قلعه فرزین فرستاد (راوندی، ۱۳۶۳: ۳۶۶). سلطان تکش، پس از دفع خطر سلطان شاه و پس از اطلاع از بازپس گیری ری توسط سلطان طغرل، رو به عراق نهاد. علل عمده لشکر کشی سلطان تکش برای دومین بار به عراق را می‌توان جستجو به صورت زیر علت‌یابی نمود:

۱. تمایل شدید تکش بر حذف قدرت سلاجقه که در آن زمان، به عنوان حکومتی که مشروعیت خود را از خلافت عباسی می‌گرفت و سلطان جهان اسلام محسوب می‌گردید.
۲. با حذف قدرت سلاجقه، سلطان تکش می‌توانست به تنهایی در رأس سلطنت قرار گیرد؛ بدین ترتیب، هم هدف سیاسی او مبنی بر تشکیل رسمی حکومت برآورده می‌گردید و هم از این طریق به مطامع ارضی خویش در قلمرو سلجوقی می‌رسید.
۳. میل قلبی خلیفه و درخواست او مبنی بر جنگ با سلطان طغرل به منظور حذف و یا تحدید قدرت سلطان سلجوقی، که در این راستا به نقل برخی منابع، مانند ابن اثیر، نمایندگانی نیز از سوی دربار خلافت نزد سلطان تکش اعزام شدند. (ابن خلدون، ۱۳۶۴: ۴/۱۵۰ و نخجوانی، ۱۳۵۷: ۳۲۴-۳۲۳).

سلطان خوارزمشاه بدین وسیله با کسب رضایت خلیفه عباسی، که ریاست مذهبی

را عهده داشت، در اصل می‌توانست رضایت جهان اسلام را به دست آورد. با توجه به اینکه در این زمان ایجاد روابطی دوستانه با دستگاه خلافت مهم‌ترین عامل تشکیل حکومت بود. به عبارت دیگر، سلطان تکش با حذف قدرت سلاجقه بنا به درخواست خلیفه، می‌توانست قدرت مشروع سیاسی خود را پایه ریزی نماید.

۴. تحریکات قتلغ اینانج مبنی بر حمله سلطان تکش به قلمرو سلجوقی نیز از جمله این عوامل بود.

۵. در نهایت، پیمان شکنی طغرل و بازپس گیری ری از خوارزمیان، که بهانه اصلی سلطان تکش برای این حمله گردید.

در جمادی الاخر سال ۵۹۰ هـ ق، سلطان تکش خوارزمشاه با سپاهی مجهز به منظور مقابله و جنگ با سلطان طغرل روی به عراق نهاد. سلطان طغرل نیز از همدان بیرون آمد. دو سپاه در حوالی ری به هم رسیدند. «سلطان طغرل نیز با لشکری جرار و سپاهی بسیار به سه فرسنگی ری لشکر گاهی ساخته بود و لوای مقاومت افراخته، چون اینانج نزدیک رسید، او نیز تعبیه لشکر کرد و لباس حرب پوشید و سلطان طغرل را گریزی گران بوده است که بدان مباحثات نمودی، در پیش لشکر می‌رانند... از پشت اسب بر زمین افتاد و قتلغ در آن حالت بدو رسید... او را کشت... بر شتری افکند و به نزدیک سلطان آوردند، چون دشمن را بدان حالت دید، تقدیم به سجده لشکر ایزد را، از اسب پیاده شد و روی در زمین مالید» (جوینی، ۱۳۶۷: ۳۲-۲/۳۱).

سلطان طغرل در ۲۴ ربیع الاول ۵۹۰ کشته شد، تکش سر او را نزد خلیفه عباسی الناصرالدین‌الله، که به قول جوینی با خلیفه «سر یکدلی نداشت» (همان جا) به بغداد فرستاد. پیکر او را در بازار ری بردار کردند و بدین ترتیب با قتل طغرل سوم، سلاجقه عراق منقرض گردیدند (راوندی، ۱۳۶۳: ۳۹۹-۳۶۸. بنداری، ۱۳۵۶: ۲۷۱ و شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۱۲۱).

نتیجه گیری:

مناسبات میان سلاجقه عراق و دستگاه خلافت که بعد از کشمکش‌های سلطان مسعود سلجوقی با مسترشد و راشد وارد دوران جدیدی گردید. زیرا، قرب مسافت میان سلاجقه و عراق و دستگاه خلافت، خطری جدی برای خلفا محسوب می‌گردید. از این رو، الناصر تمامی مساعی خود را به کار گرفت تا از اختلافات میان سلاجقه و عراق و تکشی نهایت استفاده نماید. کما اینکه سرانجام این مساعی، به بار نشست و خلیفه در کوتاه‌مدت به پیروزی بزرگی یعنی انقراض سلاجقه عراق دست یافت.



کتابنامه

۱. آقسرائی، محمود بن محمد، ۱۳۶۲، *مسامره الاخبار و مسایره الاخبار*، به تصحیح عثمان توران، تهران، اساطیر.
۲. ابن اثیر، عزالدین. ۱۳۷۱، *الکامل فی التاریخ*، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران، علمی.
۳. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد. ۱۳۶۴، *العبر*، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ج ۴.
۴. ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل. ۱۹۳۳، *المختصر فی اخبار البشر*، مصر.
۵. بنداری، اصفهانی. ۱۳۵۶، *زبده النصره و نخبه العصر*، ترجمه محمدحسین جلیلی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
۶. جرفادقانی. ۱۳۵۷، *ترجمه تاریخ یمینی*، تصحیح جعفر شعار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۷. جوینی، عظاملک. ۱۳۶۷، *تاریخ جهانگشای*، به سعی محمدقزوینی، تهران، ارغوان.
۸. حسینی، صدرالدین. ۱۹۳۳، *اخبار الدوله السلجوقیه*، به اهتمام محمد اقبال، لاهور، بی‌نا.
۹. خواندمیر، غیاث‌الدین. ۱۳۳۳، *حسب السیر فی اخبار افراد البشر*، تهران، خیام، ج ۳.
۱۰. راوندی، محمدبن علی بن سلیمان. ۱۳۶۳، تهران، علمی.
۱۱. شبانکاره‌ای. ۱۳۶۳، *مجمع الانساب*، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر.
۱۲. مستوفی، حمدالله. ۱۳۶۴، *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، خیام.
۱۳. میرخواند، محمد بن خاوند شاه. ۱۳۵۷، *روضه الصفا*، تهران، خیام، ج ۳ و ۴.
۱۴. نخجوانی، هندوشاه. ۱۳۵۷، *تجارب السلف*، تصحیح عباس اقبال، تهران، طهوری.
۱۵. نیشابوری، ظهیرالدین، ۱۳۲۲، *سلجوقنامه*، تهران، کلاله خاور.